

اعتبار تعهد پرداخت حق الوکاله از محکوم‌به

عبدالرسول دیانی*

چکیده

یکی از بحث‌هایی که در سال‌های اخیر به صورت جدی موضوع بسیاری از پرونده‌های تخلفات دادرسی و دادگاه انتظامی کانون وکلای رسمی دادگستری قرار گرفته، موضوع منع هر گونه مشارکت وکیل در محکوم‌به به عنوان حق الوکاله خود می‌باشد. در این مقاله مختصر ضمن بیان قواعد عمومی مربوط به حق الزحمه وکیل و بیان عدم مخالفت قانون و شرع با این گونه از مشارکت، و گذار از یک اشاره اجمالی به حقوق دو کشور آمریکا و فرانسه به عنوان دو نظام معتبر جهانی در خصوص این مسأله، به علل فلسفی و اجتماعی و اخلاقی منع این امر پرداخته و با توجه به کارا نبودن این توجیه‌ها و برعکس، به دلیل مشکلات اخلاقی که منع فوق‌الذکر در کلیت جامعه موجب می‌شود و نیز به دلیل مشکلات حقوقی و موانع حرفه‌ای که برای وکلا به وجود می‌آورد، نهایتاً بر این باور است که منع مشارکت وکیل در محکوم‌به هیچ‌گونه توجیه اخلاقی، حقوقی، شرعی و حرفه‌ای ندارد. لذا شایسته است موانع قانونی در این خصوص برداشته شود و قانون متناسب در زمینه مشروعیت آن تصویب گردد.

کلیدواژه‌ها: قرارداد مشارکت، مدعی‌به، تخلفات وکیل، شأن وکیل، حق الوکاله.

یکی از مشاغل مهم و کلیدی به خصوص در نظام‌های مردم‌سالار، وکالت دادگستری است که استقلال آن در کنار نهاد دادستانی و به موازات آن، تضمینی دیگر برای پاسداشت تمام و کمال از حقوق خصوصی و عمومی آحاد جامعه محسوب می‌شود. اما این شغل به مثابه هر شغل دیگر عمل تبرعی و رایگان محسوب نمی‌شود و کسی که به نیابت از دیگری و بنا به امر وی اقدامی برای او انجام می‌دهد، مستحق اجرت خود می‌باشد و این معنا در ماده ۶۷۷ قانون مدنی نیز به صراحت تأکید شده است؛^۱ اما به نظر می‌رسد کسانی که در امر تدوین قوانین مربوط به میزان حق الوکاله و کلا مداخله کرده‌اند، یا در مقام تفسیر قوانین مربوطه بوده‌اند، از روی ناآگاهی یا به بهانه و ادعای حفظ شأن و کیل و یا به عمد، در جهت خشکاندن ممر اعاشه اعضای یکی از معدود نهادهای مردم‌سالار کشور برآمده‌اند و وکلا نیز به نوبه خود و در مقام مقابله، با آن، به انحای مختلف درصدد یافتن گریزگاه‌های قانونی باشند؛ ارتکاب امری که شئون وکالت و اخلاق حرفه‌ای این شغل را به شدت مورد خدشه قرار داده، و چه بسا دستخوش طعن و موشکافی دستگاه قضایی و نظام مالیاتی نیز واقع نموده است. امری که توجیه مداخله قانون‌گذار را دو چندان می‌کند. النهایه، قواعد عام مربوط به عمل مأجور تابع قواعدی کلی است که ابتدائاً مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۱. اجرای قواعد عام در مورد پاداش عمل نوعاً مأجور وکیل در قانون مدنی

با توجه به اینکه عمل وکیل در قالب عقد بر منفعت آدمی باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد و قانون وکالت قوانین ویژه و اختصاصی به عنوان یک عقد معین برای آن منظور ننموده، ابتدا باید بدانیم که حق الزحمه وکیل تابع کدام قواعد کلی است. دقت و مطالعه بیشتر در قواعد مربوط به وکالت نشان می‌دهد که در عقد وکالت قواعد ویژه‌ای در خصوص اجرت وکیل منظور نشده و با به کاربردن عناوینی همچون اجرت‌المثل تلویحاً به قوانین مربوط به عقد اجاره اشخاص ارجاع داده شده است. النهایه، مقرره‌های مربوط به احتساب پاداش عمل غیرتبرعی وکیل منحصر به قواعد عقد اجاره اشخاص نیز نیست، بلکه مقررات مربوط به عقد جعاله نیز در این خصوص جایگاه خاص خود را دارند که حسب مورد می‌توانند مجرا باشند، زیرا عقد جعاله نیز عقد بر منفعت آدمی است. البته، در برخی موارد قراردادهای مربوطه تحت عناوینی

۱. ماده ۶۷۷ قانون مدنی: اگر در وکالت، مجانی یا بااجرت بودن آن تصریح نشده باشد، محمول بر این است که با اجرت باشد.

مانند «خرید خدمات» نامیده می‌شود ولی از آنجا که نوعاً موضوع قرارداد بیع یک عین است که بر مال فیزیکی قابل اطلاق است، استفاده از خدمات وکیل در قالب عقد بیع فرض دور از ذهن است. معمولاً قراردادهای مربوطه در قالب تعهد به پرداخت دستمزد، حق‌العمل، یا حق‌السعی یا به صراحت، در قالب حق‌الوکاله، بعد از انجام موفقیت‌آمیز موضوع عمل نیابتی تنظیم می‌شود که از نظر ماهوی منحصرأ در قالب یکی از دو عقد اجاره اشخاص و یا جعله قابل طرح خواهند بود که بتوانند با ضوابط قانون مدنی و شرع نیز در انطباق کامل باشند.

در همین راستا قواعد این دو عقد اجاره اشخاص و جعله را به طور جداگانه در تطبیق با حق‌الزحمه وکیل مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱. اجرای قواعد عقد اجاره اشخاص در مورد میزان حق‌الزحمه عمل

غیر تبرعی وکیل

با توجه به اینکه رکن عمل وکیل انجام یک کار نوعاً مأجور است، در مورد حق‌الزحمه وی طبق نص خود قانون مدنی در مورد وکالت، باید قواعد عقد اجاره را اجرا کرد که البته این قواعد در ماده ۶۷۶ قانون مدنی تکرار شده‌اند. قواعد فوق‌الذکر دو وضعیت را فرا روی ما می‌نهند:

فرض اول این است که ابتدائاً قراردادی بین وکیل و موکل نسبت به پاداش عمل منعقد شود که در این فرض، وکیل طبق قرارداد مستحق حق‌الزحمه مقرر در پیمان منعقد است و این معنا به صراحت در صدر ماده ۶۷۶ قانون مدنی نیز آمده است.

در فرض دوم که فرض فقدان قرارداد خصوصی در مورد حق‌الوکاله است، وفق قسمت اخیر ماده ۶۷۶ قانون مدنی وکیل مستحق آن چیزی است که به موجب عرف و عادات مسلم استحقاق پیدا می‌کند؛ بنابراین، اگر در موردی عرف عمل را مستحق حق‌الوکاله بدانند، در آن صورت، وکیل مستحق اجرت می‌باشد، اما اگر عرف و عادت در خصوص تعیین میزان حق‌الوکاله وکیل در بین نباشد، وکیل مستحق اجرت‌المثل عمل خود می‌گردد که بر اساس نوع کار انجام شده، پیچیدگی آن، مراحل مختلف لزوم به مداخله، شأن وکیل از نظر داشتن دفتر و خدمه و امکانات، میزان معلومات وکیل، میزان تخصص و تجربه عملی وکیل، سختی کار، حجم اوراق پرونده، میزان وقت مصروف، ارزش ریالی پرونده میزان مالیات و هزینه‌های جانبی، بعد مسافت تا دادگاه، فشارهای روانی و عصبی وارده به وی در طول مدت وکالت، مسئولیت نگهداری اسناد و مدارک و اطلاعات پرونده برای حداقل ده سال، این اجرت محاسبه و باید پرداخت گردد. لذا

حق الزحمه وکیل دادگستری به مثابه مزد کارگر کوره آجرپزی نیست که میزان آن با ملاحظه تعداد خشت‌های عمل‌آوری شده به راحتی قابل ارزیابی باشد.

۱-۲. اجرای قواعد عقد جعاله برای احتساب میزان حق الزحمه وکیل

اگر عمل وکیل بتواند در قالب «عمل تعریف‌شده» قرار گیرد، قرارداد فیما بین می‌تواند موضوع عقد جعاله نیز قرار گیرد و حق الوکاله وکیل از مقررات مربوط به این عقد تبعیت نماید. به خصوص، مقررات این عقد با توجه به اینکه میزان عمل برای وصول به نتیجه مورد نظر جاعل (موکل) نوعاً معلوم نیست، بیشتر قابلیت انطباق با عمل وکلای رسمی دادگستری را دارد. بنابراین، می‌توان مبلغ معینی در قالب قرارداد به عنوان مال الجعل برای عامل (وکیل) مقرر نمود. اما مهم‌ترین نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که وفق ماده ۵۶۳ قانون مدنی مبنای حق الزحمه عامل می‌تواند حصة مشاع معینی از مال قرار داده شود و چنین جعاله‌ای صحیح است. این مال معین می‌تواند همان مالی باشد که برای به دست آوردن یا پیدا کردن آن عقد جعاله منعقد شده است و لذا می‌توان تلویحاً این معنا را دریافت که وفق مقررات مربوط به عقد جعاله منعی برای مشارکت در محکوم‌به مقرر نگردیده است. شباهت دیگری که بین عمل وکیل دادگستری و عمل عامل در جعاله وجود دارد این است که عمل در عقد جعاله ممکن است مردد و کیفیات آن نامعلوم باشد. در حقیقت، میزان عمل وکیل دادگستری نیز برای حصول نتیجه مورد نظر موکل در بدو امر معلوم نیست. ممکن است این عمل با طرح مراحل مختلف بدوی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور به درازا انجامد و یا با یک مداخله ساده وکیل برای به مصالحه‌کشاندن طرفین دعوا، مأموریت وکیل انجام شده تلقی گردد.

اما از آنجا که وفق ماده ۵۶۵ قانون مدنی جعاله عقدی جایز است، ممکن است قبل از اتمام عمل هر یک از طرفین رجوع کنند و عملاً استحقاق مال الجعل مقرر با اشکال مواجه شود. خوشبختانه قانون‌گذار تکلیف اجرت عمل جاعل را در فرض فسخ قبل از موعد عقد جعاله در ماده ۵۶۶ قانون مدنی معین نموده است؛ به این شرح که اگر جاعل در اثنای عمل رجوع نماید، باید اجرت‌المثل عمل عامل را بدهد؛ اما اگر فسخ‌کننده عقد، عامل باشد، در اینجا نیز دو فرض پیش می‌آید:

فرض اول این است که عمل دارای اجزای متعدد و هر یک از اجزاء مقصود بالاصاله جاعل بوده باشد، در این صورت، عامل از اجرت‌المسمی به نسبت عملی که کرده است، مستحق خواهد بود.

فرض دوم آن است که عمل دارای اجزای متعدد بوده و هر کدام مقصود بالاصاله جاعل نباشد. در این صورت، جاعل استحقاقی ندارد.

اجرای قواعد عقد جعاله از این نظر بیشتر با عمل وکلای دادگستری منطبق است که به خصوص وفق ماده ۵۶۷ قانون مدنی عامل وقتی مستحق مال الجعل می‌گردد که متعلق جعاله را انجام داده باشد. عبارت «انجام داده باشد» مذکور در نص قانون، به صراحت ناظر به انجام یک تعهد فعل است که موضوع قراردادهای وکالت وکلای رسمی دادگستری است. بدیهی است منظور از فعل، انجام عملی است که وکیل باید نوعاً برای حصول نتیجه مورد نظر موکل انجام دهد و البته باید دانست نوعاً موضوع وکالت وکیل دادگستری یک تعهد نتیجه نیست.^۱ هر چند انعقاد آن به صورت تعهد نتیجه با اشکالی مواجه نیست. به این معنا که استحقاق وکیل نسبت به حق الوکاله منوط به برنده شدن در دعوا باشد و در صورت عدم موفقیت در دعوا استحقاقی نداشته باشد. البته باید گفت عدم استحقاق نسبت به حق الوکاله ملازمه با عدم مسئولیت وی در صورت قصور وی از انجام تعهداتی که نوعاً به موجب قرارداد وکالت و یا به موجب تکالیف قانونی و حرفه‌ای که بر عهده وکیل دادگستری است، ندارد. بنابراین، ممکن است وکیل نه تنها استحقاقی نسبت به حق الوکاله نداشته باشد، که به موجب قواعد مربوط به مسئولیت مدنی ضامن قصور از انجام تعهدات قانونی و حرفه‌ای خود نیز باشد. این دو نوع عقد اساساً از نظر مقررات قانون مدنی و شرع برای تنظیم روابط حقوقی وکیل و موکل - در آنچه به میزان حق الزحمه آنها است - مرتبط است. النهایه، قانون‌گذار برای پیشگیری از اجحاف بر موکلین و برای رعایت شئون مربوط به این حرفه، در امر تعیین حق الوکاله وکیل مداخله نموده و با وضع مقرراتی که خواهد آمد در تنظیم این امر وارد شده که ما با استدلال‌های زیر به‌روز بودن، ناعادلانه بودن و چه بسا وهن آن را در قسمت ممنوعیت مشارکت در محکوم‌به معروض می‌داریم. اما بدو اشاره اجمالی به حقوق آمریکا و فرانسه به عنوان نمونه‌های بارز دو نظام شناخته شده رومی - ژرمنی و نظام کامن‌لا داریم تا ببینیم مشارکت در محکوم‌به چگونه مورد ارزیابی این دو نظام واقع شده است.

۲. تعیین میزان حق الوکاله و مسأله مشارکت در محکوم‌به از منظر حقوق تطبیقی

با توجه به تأثیر حقوق ما از حقوق فرانسه لازم است مسأله مشارکت در محکوم‌به ابتدا در حقوق فرانسه مورد بررسی قرار گیرد و آن گاه نظام حقوقی ایالات متحده

۱. دینانی، عبدالرسول، قواعد عمومی قراردادهای، چاپ اول، نشر میزان، ۱۳۹۵، ص. ۱۶.

آمریکا به عنوان یکی از نظام‌های شناخته‌شده در این خصوص مورد بررسی اجمالی قرار گیرد.

۲-۱. مشارکت در محکوم به در حقوق فرانسه

در فرانسه میزان حق الوکاله بر اساس ماده ۱۰ قانون شماره ۱۱۳۰-۷۱ مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۱ مشخص شده است.^۱ البته، این قانون بعداً با ماده ۲۷ قانون ۶۴۷-۹۱ مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۹۱ اصلاح شد^۲ و این قانون اخیرالذکر از تاریخ ۱ ژانویه ۱۹۹۲ اجرایی شده است.

قانون فوق راجع به همه گونه مساعدت قضایی وکیل از جمله مداخله قضایی برای تعقیب پرونده در دادگاه، حق مشاوره، مساعدت برای نوشتن لوایح و شکایات و دادخواست و یا اسناد عادی و نمایندگی به خصوص برای شرکت در یک جلسه دادگاه، مقرراتی را وضع نموده است. در این قانون بر اعتبار قرارداد خصوصی به عنوان اولین مبنای محاسبه حق الوکاله صحنه گذاشته شده است. تا اینجای قانون دقیقاً مثل قواعد عمومی مربوط به همه اعمال غیرتبرعی که در قانون ما هم وجود دارد، عمل شده است. النهایه در ادامه این ماده آمده است چنانچه قرارداد خصوصی در زمینه حق الوکاله وجود نداشته باشد، حق الوکاله بر اساس عرف و حسب ملائت موکل، پیچیدگی پرونده، هزینه‌های تحمیل‌شده بر وکیل، سادگی راه‌حل پرونده از این نظر که ماده روشن و به‌خصوصی برای حل آن وجود داشته باشد و در نهایت، میزان و دفعات پیگیری وکیل، محاسبه می‌گردد. شایان گفتن است که انعقاد قرارداد وکالت در مورد حق الزحمه وکیل در همه انواع خدمات قضایی که از طرف وکیل ارائه می‌شود مثل مشاوره، نمایندگی قضایی در دادگاه، تنظیم لوایح، از تاریخ ۸ اوت ۲۰۱۵ اجباری شده است.^۳ در زمینه طلاق دو سال قبل از این قانون، یعنی از اول ژانویه ۲۰۱۳ تنظیم قرارداد وکالت اجباری شده بود.^۴

در ادامه ماده ۱۰ فوق‌الذکر به مطلبی اشاره شده است که بر اساس آن، تعلیق وصول حق الوکاله به موفقیت در دعوا تجویز نشده است. این قسمت مقرر می‌دارد که هر گونه تعیین حق الوکاله که فقط بر اساس میزان موفقیت قضایی به دست آمده در دعوا

1. <https://www.barreau-marseille.avocat.fr/fr/profession/honoraires>.

2. Loi n° 91-647 du 10 juillet 1991 relative à l'aide juridiqueR, JORF n°0162 du 13 juillet 1991 p. 9170

3. <http://sosconso.blog.lemonde.fr/2015/09/09/avocats-la-convention-dhonoraires-desormais-obligatoire/>

4. L'article 14 la loi n° 2011-1862 du 13 décembre 2011.

وضع شده باشد، ممنوع است.^۱ البته، در دنباله این ماده قاعده سخت‌گیرانه فوق تا حدی تعدیل شده است، زیرا قراردادهایی را که علاوه بر میزان خدمات ارائه‌شده مبلغی را هم به عنوان حق‌الزحمه تکمیلی بر اساس میزان موفقیت در دعوا یا خدمت ارائه‌شده قرار داده شود، بلاشکال دانسته است.

بر اساس این ماده می‌توان برای فرار از منع قانونی تعلیق وصول حق‌الوکاله به برنده‌شدن در دعوا، مبلغی را ابتدا به عنوان حق‌الزحمه اولیه مقرر نمود که این مبلغ ثابت است و مبلغ معین دیگری را هم به عنوان حق‌الزحمه تکمیلی در صورت موفقیت در دعوا یا خدمات ارائه‌شده قابل پرداخت دانست. لذا اساساً وکیل به استثنای منع قانونی پیش‌بینی شده و برخلاف برخی از مشاغل دیگر مثل سردفتری اسناد رسمی، محدودیتی در مطالبه هر گونه وجهی در قالب قراردادهای منعقدده فیما بین ندارد. البته، وکلا باید وفق نظریه شورای ملی مصرف‌کنندگان مصوب ۲۰۰۰/۱۲/۲۱ میزان مالیات لازم به پرداخت را بدواً به سمع و نظر موکلان خود برسانند.

با این حساب، در فرانسه دو گونه حق‌الوکاله وجود دارد: حق‌الوکاله بر مبنای میزان فعالیت و حق‌الوکاله بر مبنای نتیجه دعوا.

در نوع اول که حق‌الوکاله بر مبنای میزان تلاش وکیل معین می‌گردد، تعهد وکیل نوعی تعهد وسیله تلقی می‌شود و این میزان از همان ابتدای رابطه قراردادی وکیل و موکل معین می‌گردد یا در طول جریان دعوا برای پرداخت حق‌الزحمه کارهای انجام شده مشخص می‌شود.

اما نوع دیگری از قرارداد وکالت وجود دارد که در آن حق‌الوکاله آن تابع نتیجه کار است. همان‌طور که گذشت این‌گونه حق‌الوکاله اگر تمام پاداش عمل وکیل را دربرگیرد، طبق قانون فرانسه ممنوع است، ولی اگر به عنوان جزیی از حق‌الوکاله باشد، با منع قانونی مواجه نیست، مشروط بر این که حتماً در قرارداد اولیه وکالت در مورد آن توافق صورت گرفته باشد.

به هر حال، در حقوق فرانسه علاوه بر قرارداد مربوط به حق‌الوکاله که باید مبلغ معینی باشد، ممکن است بر مبنای درصد پیشرفت کار و موفقیت وکیل در دعوا مبلغی اضافی نیز به وکیل اختصاص یابد. اما سؤال مهم این است که آیا می‌توان برای تعیین این حق‌الوکاله تکمیلی نیز به صورت مشارکت، درصدی از میزان محکوم‌به را قرار داد؟ بر خلاف آنچه تصور می‌شود، پاسخ این سؤال مثبت است. یعنی در این صورت وکیل به طور هم‌زمان مستحق دو نوع حق‌الوکاله است. یکی تحت عنوان مبلغ ثابت حداقلی

1. Toute fixation d'honoraires, qui ne le serait qu'en fonction du résultat judiciaire, est interdite.

برای اقداماتی که انجام می‌دهد و دیگری یک مبلغ اضافی که می‌تواند ثابت و یا به‌صورت درصدی از نتیجه کار یعنی محکوم‌به قرار داده شود. در شکل اخیر، میزان این مبلغ در ابتدای رابطه قراردادی نامشخص است و بعداً معلوم می‌گردد. آنچه در حقوق فرانسه به صراحت منع شده، این است که از ابتدا کل حق الوکاله منوط به پیروزی در دعوا شود، حال چه به صورت ثابت و چه به صورت مبلغی از محکوم‌به.

مثلاً در یک دعوای مطالبه خسارت موکل متعهد می‌شود مبلغ ثابتی در ابتدای رابطه قراردادی به عنوان حق الوکاله به وکیل بدهد و چنانچه در دعوا موفق هم بشود، مبلغی را متعاقباً که می‌تواند به صورت درصدی از خسارت مورد حکم باشد، به وی علاوه بر مبلغ اصلی بدهد.

البته، برخی از موکلان که کارهای متنوع و متعددی دارند، مبلغی مشخص را به‌طور ماهیانه به وکیل می‌دهند و وکیل موظف است در پرونده‌هایی که به وی ارجاع می‌دهد مداخله نماید و دیگر از بابت هر پرونده استحقاق جداگانه نخواهد داشت. این حق الوکاله در قالب یک آبونمان ماهیانه بوده که معمولاً برای وکلای شرکت‌ها و یا وکلای مالی پیش‌بینی شده است. یادآوری می‌نماییم این‌گونه حق الوکاله که در فرانسه کمتر معمول است، معمولاً ۱۵ تا ۲۰٪ حق الوکاله کلی را شامل می‌شود. یعنی وکیل میزان حق الوکاله را در ابتدا معین می‌کند، ولی شرط می‌کند که در صورت موفقیت در دعوا، به میزان ۱۵ تا ۲۰٪ از حق الوکاله معین شده در ابتدا را بیشتر پرداخت نماید.

در فرانسه قرارداد وکالت وکیل با موکل سند مهمی است که میزان حق الوکاله بر مبنای توافق مندرج در این سند معین می‌گردد. در تعیین توافقی حق الوکاله که در قالب یک تخمین‌نامه^۱ تنظیم می‌شود، عوامل متعددی از جمله تعداد ساعاتی است که برای مطالعه و پیگیری پرونده لازم است، مد نظر قرار می‌گیرد. البته، حق الزحمه ممکن است در نهایت بر اساس میزان ساعات واقعی اختصاص یافته توسط وکیل به یک پرونده محاسبه گردد. بد نیست یادآوری نماییم افرادی که حقوقشان از حد معینی کمتر است، می‌توانند از مساعدت قضایی بهره‌مند شوند.

ملاحظه می‌شود که در فرانسه هر چند به صراحت تعلیق وصول حق الوکاله به برنده‌شدن در دعوا ممنوع است، ولی راهکار دور زدن قانون دشوار نیست؛ یعنی می‌توان مبلغ کمی در ابتدا به عنوان حق الوکاله ثابت معین کرد و وصول بقیه حق الوکاله را منوط به برنده‌شدن در دعوا نمود. به علاوه، از آنجایی که در حقوق فرانسه مشخص نشده که نسبت حق الوکاله ثابت به حق الوکاله متغیر چه نسبتی باشد، بنابراین می‌توان

1. devis

رقم حق الوکاله ثابت را مبلغ کمی مقرر نمود، ولی میزان قسمت حق الوکاله متغیر را بیشتر قرار داد.

۲-۲. نحوه محاسبه حق الوکاله در آمریکا

در آمریکا بر خلاف فرانسه و ایران، نه تنها دریافت حق الوکاله به شرط برنده شدن در دعوا ممنوع نیست، که مشارکت در محکوم‌به نیز با منع قانونی مواجه نیست. یعنی تمامی میزان حق الزحمه وکیل می‌تواند از نوع دوم مذکور در حقوق فرانسه باشد که به آن «حق الزحمه به شرط موفقیت»^۱ می‌گویند. به این ترتیب، حق الوکاله وکیل در پرونده می‌تواند مشروط به موفقیت در آن و بر اساس درصدی از محکوم‌به باشد. با این وصف، عملی که در لسان عوام تحت عنوان حق الوکاله «فروش هندوانه به شرط چاقو» یا در اصطلاح حقوقی «به شرط نتیجه» از آن یاد می‌شود، در حقوق آمریکا مجاز است. البته، توجیه انعقاد چنین قراردادهایی با وکلا تنها عدم توان پرداخت موکلان نسبت به پرداخت حق الوکاله در بدو امر نیست، بلکه بعضاً علت اصلی هزینه‌های سنگین دادرسی نیز می‌باشد که معمولاً در پرونده‌های مالکیت صنعتی و ادبی و خسارات بدنی این‌گونه است و در بدو امر قابل برآورد هم نیستند. یعنی در قراردادهای مشارکت با وکیل نه تنها حق الوکاله وکیل که هزینه‌ای بابت دادرسی نیز در بدو امر پرداخت نمی‌شود.^۲ البته کانون وکلای آمریکا قواعد استناداری را برای صحت قراردادهای مشارکت الزامی کرده که از آن جمله کتبی بودن آنهاست و لذا چنانچه قرارداد به صورت کتبی منعقد نشده باشد، الزامی ایجاد نمی‌کند.^۳ این قواعد^۴ در همه ایالات به جز ایالت کالیفرنیا مورد پذیرش قرار گرفته است، ولی از آنجا که این شرایط بیشتر به شرایط شکلی برمی‌گردند، شرح کامل این شرایط خارج از حوصله این مقاله است. به هر حال، هم در فرانسه و هم در آمریکا هر چند انعقاد قرارداد خصوصی با وجود تعرفه وکالت ضرورتی ندارد، اما انعقاد قرارداد وکالت قویاً توصیه می‌شود. زیرا در صورت حدوث اختلاف بین وکیل و موکل دادگاه‌ها بر این اساس مبادرت به صدور رأی می‌نمایند. با این حساب، قراردادی که وکیل شریک در محکوم‌به در صورت موفقیت در

1. Success fees / contingent fees.
2. Towns, William, Honoraires conditionnels aux États-Unis d'Amérique –égalité de chances pour tous? Available at: http://www.wipo.int/wipo_magazine/fr/2010/01/article_0002.html
3. Avocats : la convention d'honoraires est désormais obligatoire. Site: [http://sosconso.blog.lemonde.fr/2015/09/09/avocats-la-convention-dhonoraires-desormais-obligatoire/Christophe De Backere en Nino De Lathauwer, Contingent.](http://sosconso.blog.lemonde.fr/2015/09/09/avocats-la-convention-dhonoraires-desormais-obligatoire/Christophe De Backere en Nino De Lathauwer, Contingent)
4. Model Rules

پرونده می‌شود^۱ ممنوع نیست. یعنی موکل می‌تواند با وکیل قراردادی منعقد نماید که تنها در صورت موفقیت در پرونده مستحق حق الوکاله باشد و حق الوکاله هم در صورت پیروزی در پرونده درصدی از همان محکوم‌به باشد. این درصد می‌تواند حتی تا ۴۰ درصد میزان خواسته هم باشد. البته، باید یادآوری کرد در برخی ایالات مثل تگزاس چنین امکانی محدود به پرونده‌های مدنی شده است و در پرونده‌های کیفری امکان مشروط نمودن وصول حق الوکاله به پیروزی در دعوا وجود ندارد.^۲

۳. منع تعلیق وصول حق الوکاله به برنده‌شدن در دعوا و مشارکت در محکوم‌به و فلسفه آن از منظر حقوق ایران

چنانچه گذشت، آنچه در حقوق فرانسه ممنوع است، تعلیق وصول حق الوکاله به برنده‌شدن در دعواست و الا مشارکت در محکوم‌به ممنوع نیست. اما در حقوق ایران نصوصی وجود دارد که دلالت بر منع صریح بر مشارکت در محکوم‌به نیز دارد. البته، آنچه مسلم است نص شرعی دایر بر منع تعلیق و نیز مشارکت در محکوم‌به وجود ندارد که قائل شویم بر اینکه منع مشارکت مفاد یک حکم شرعی است و باید تبعاً آن را بپذیریم، بلکه درست برعکس، بنا به صراحت قانون مدنی و شرع، اساساً معنی در این کار وجود ندارد.

اما قبل از پرداختن به علت توجیه‌کننده منع قانون‌گذار عرفی باید ببینیم که نصوص قانونی دایر بر ممنوعیت کدامند که متعاقباً بتوانیم متعلق ممنوعیت قانونی را شناسایی کرده و نهایتاً ببینیم فلسفه منع تعلیق حق الوکاله به برنده‌شدن در دعوا و نیز منع مشارکت در مدعی‌به و نیز در محکوم‌به چیست و در ادامه دلایل توجیه قانونی بودن مشارکت در محکوم‌به را بر شماریم و مورد تحلیل قرار دهیم.

۳-۱. قوانین ایران راجع به منع مشارکت در محکوم‌به

اولین نص قانونی ماده ۳۹ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ است که انتقال دعاوی به طور مصادعه یا در ظاهر به اسم دیگری و در باطن به نام وکیل را ممنوع و این قبیل دعاوی را در محکمه قابل پذیرش ندانسته متخلف را مستوجب مجازات انتظامی از درجه چهار به بالا قلمداد کرده است. همان‌طور که در این ماده به صراحت بیان شده،

1. Pactum de quota litis.

2. Grosdidier, Pierre, Les avocats aux Etats-Unis, Haynes and Boone, LLP Houston, Texas Le 30 avril 2013. Available at: <http://www.haynesboone.com/~media/files/attorney%20publications/2013/lesavocatsauxetat sunis.ashx>.

موضوع منع در این ماده، ظاهرسازی و مصادعه (که در زبان عامیانه «ساخت و پاخت» نامیده می‌شود) برای نشان‌دادن وکالت برای غیر است، در حالی که فرد برای خود وکالت می‌نماید.

با اندکی مذاقه مشاهده می‌شود که این ماده کمترین دلالت بر منع تعلیق حق‌الوکاله به برنده‌شدن در دعوا و نیز ممنوعیت مشارکت در محکوم‌به ندارد، هر چند در جایی که فرد در محکوم‌به شریک است، حداقل به طور جزئی مشمول منع مندرج در این ماده می‌شود؛ زیرا به همان نسبت مشارکت جزئی، اصل پرونده محسوب می‌شود، در حالی که خود را وکیل در کل موضوع دعوی معرفی کرده است.

اما ماده‌ای که به طور صریح شرکت در مدعابه را ممنوع کرده، ماده ۸۰ نظام‌نامه قانون وکالت مصوب ۱۳۱۶ است که این عمل را بر وکلای دادگستری علاوه بر ممنوعیت، واجد وصف کیفری نیز دانسته و مرتکب را مستوجب مجازات انتظامی از درجه ۴ به بالا نموده است. این ماده مصادعه ممنوع موضوع ماده ۳۹ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ را ناظر به مشارکت در مدعابه دانسته و از باب تمثیل و بیان مصادیق مسلم حکم مقرر در این ماده مقرر داشته: «در صورتی که ثابت شود این عمل به طور ساختگی و حيله انجام یافته از قبیل آنکه شرکت در مدعابه با نام دیگری است و در باطن مربوط به خود وکیل می‌باشد، مجازات متخلف از درجه ۵ به بالا می‌باشد».

با این وصف، نظام‌نامه قانون وکالت مصوب ۱۳۱۶ «ورود مصادعه‌ای» در دعوا موضوع ماده ۳۹ قانون وکالت، به «شرکت در مدعابه» نیز تسری پیدا کرد و شرکت در مدعابه به صورت تصنعی را مشمول تشدید مجازات ساخت.

در رد استدلال به این قانون برای ممنوعیت مشارکت در مدعابه باید گفت نظام‌نامه مصوب ۱۳۱۶ مشتمل بر ۷ فصل بوده که فصل ۶ آن مربوط به حق‌الوکاله و هزینه مسافرت وکلا و از جمله همین ماده ۸۰ آن، با تصویب آیین‌نامه تعرفه حق‌الوکاله و هزینه سفر وکلای دادگستری مصوب ۱۳۷۸ این فصل نظام‌نامه، نسخ گردیده است؛ زیرا قبلاً یک‌بار دیگر با اصلاح آیین‌نامه قانون وکالت مصوب ۱۳۲۵ مواد ۷۱ تا ۷۵ نظام‌نامه قانون وکالت نسخ گردیده بود. برابر ماده ۱ از آیین‌نامه، تعرفه حق‌الوکاله و هزینه سفر وکلای دادگستری مصوب ۱۳۷۸، قرارداد حق‌الوکاله بین وکیل و موکل طبق ماده ۱۹ لایحه قانونی، معتبر است. ماده ۱۹ اخیرالذکر مقرر می‌دارد: «میزان حق‌الوکاله در صورتی که قبلاً بین طرفین توافق نشده باشد، طبق تعرفه‌ای است که با پیشنهاد کانون و تصویب وزیر دادگستری تعیین خواهد شد».

در این ماده ملاک تعیین حق‌الوکاله، اولاً توافق و اراده طرفین است که وفق اصول مربوط به حاکمیت اراده، اصله‌اللزوم و اصله‌الصحه فقهی و تکرار شده در مواد

۲۲۳ و ۲۱۹ و ۱۰ قانون مدنی، بر طرفین لازم‌الاتباع است. علی‌هذا با تصویب آیین‌نامه مصوب ۱۳۷۸، فصل ۶ نظام‌نامه نسخ و قابل اجرا نخواهد بود؛ چرا که قانون‌گذار در آیین‌نامه در مقام بیان بوده و از آنجا که از نحوه مطالبه حق الوکاله سخنی به میان نیاورده، می‌توان فهمید که آیین‌نامه در صدد نسخ نظام‌نامه در این قسمت هم بوده است. این استدلال درست به مثابه استدلال نسخ مهلت مرور زمان ۶ ماهه مندرج در تبصره ماده ۴ قانون ازدواج ۱۳۱۰ می‌باشد که نص این ماده در ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی بازنویسی شده، ولی تبصره آنکه مربوط به مهلت مرور زمان ۶ ماهه برای طرح دعوای فسخ نکاح پس از کشف موجب فسخ است، در ذیل ماده ۱۱۲۸ نیامده است. بنابراین، باید قائل شد مرور زمان مندرج در تبصره ماده ۴ قانون ازدواج ۱۳۱۰ نسخ شده است؛ زیرا قانون‌گذار در مقام بیان بوده و عمداً و در مقام نسخ، به مرور زمان مندرج در تبصره اشاره‌ای نکرده است.^۱

ولی شایان گفتن است که کمیسیون استفتائات کانون در نظریه مورخ ۱۳۷۶/۱۰/۱۸ خود قائل به نسخ نظام‌نامه نیست، با این استدلال که در آیین‌نامه از چگونگی دریافت حق الوکاله ذکری به عمل نیامده است. این کمیسیون در تبعیت از نظریه تمهیدی برخی از اساتید حقوق از جمله مرحوم دکتر مهدی شهیدی (ره)^۲ دایر بر تفاوت گذاشتن بین مشارکت در محکوم‌به و مشارکت در مدعابه، قائل شده مورد منع قانون‌گذار در نظام‌نامه، «مشارکت در مدعابه» است نه «مشارکت در محکوم‌به». با این توضیح که اگر وکیل در بدو رابطه قراردادی با موکل خود در امری که مدعای موکل است مشارکت کند، این امر ممنوع است؛ ولی اگر در امری که در نهایت موضوع حکم قرار خواهد گرفت مشارکت کند، با اشکال قانونی مواجه نیست. البته، در این نظریه گفته شده که «در عین حال احوط این است که در این‌گونه موارد در قرارداد مقرر گردد که وکیل استحقاق قیمت ... محکوم‌به را خواهد داشت».

در همین راستا کمیسیون امور حقوقی کانون نیز در نظریه شماره ۴۳۲۰.ک.ق. مورخ ۸۲/۸۳/۱ مشارکت در حق انتفاع در مدعابه، به معنای مشارکت در مدعابه یا انتقال گرفتن تمام یا قسمتی از آن بابت حق الوکاله، را با عنایت به ماده ۳۹ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ و بند ۱ ماده ۸۱ آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلا مصوب ۱۳۳۴ و ماده ۸۰ آیین‌نامه قانون وکالت مصوب ۱۳۱۶، ممنوع دانسته و آن را تخلف انتظامی تلقی کرده است.

۱. دیبانی، عبدالرسول، حقوق خانواده، چاپ سوم، نشر میزان، ۱۳۹۵، ص. ۲۶۶.

۲. مرحوم دکتر مهدی شهیدی در پاسخ به کمیسیون استفتائات و متعاقباً نظریه کمیسیون استفتائات.

اما این استدلالات موجه به نظر نمی‌نماید، زیرا اولاً نظریه مشورتی کمیسیون امور حقوقی و نظریه کمیسیون استفتائات کانون و حتی رویه دادگاه انتظامی هیچ‌کدام دلیل حکمی محسوب نمی‌شوند.^۱ ثانیاً با توجه به نص قانون باید به صراحت معتقد شد که قانون‌گذار در آیین‌نامه مصوب ۱۳۷۸ در مقام بیان بوده و اگر موضوع چگونگی پرداخت حق‌الوکاله را مطلق گذارده، در این کار خود عمد داشته است و می‌خواسته در ماده ۱ خود - که ناظر به ماده ۱۹ قانون وکالت است - دست وکیل و موکل را در امر نحوه مطالبه حق‌الوکاله قراردادی باز بگذارد؛ به خصوص اینکه چنانچه قبلاً مذکور شد، وفق قواعد شرع و قانون مدنی مشارکت در مدعا به و نیز مشارکت در محکوم‌به با مانع شرعی و قانونی مواجه نیست و قواعد شرع وفق اصل ۴ قانون اساسی به اطلاق و یا عموم خود بر همه قوانین کشور حکومت دارد. نهایتاً می‌توان با استفساری دایر بر نسخ یا عدم نسخ قسمت مربوط به حق‌الوکاله در نظام‌نامه از مرجع تصویب کننده آیین‌نامه ۱۳۷۸ به همه شبهات پایان داد.

از منظر آنها که تحت تأثیر نظریه روان‌شاد دکتر مهدی شهیدی و کمیسیون استفتائات، بین شرکت در مدعا به و شرکت در محکوم‌به تفاوت قائل بودند، واژه‌های «قبل» و «بعد» از صدور حکم دیده می‌شود که اگر توافق بر مشارکت مربوط قبل از صدور حکم دادگاه بوده باشد، اشکال دارد و اگر مشارکت به زمان بعد از صدور حکم بوده باشد، ایرادی نمی‌دیدند. هر چند همین امر هم مورد اشکال واقع شده بود که کمیسیون برای رعایت احتیاط، مشارکت در قیمت محکوم‌به را پیشنهاد داده بود. اما آنچه ما در بخش سوم تحت عنوان بررسی یک پرونده مورد مطالعه قرار خواهیم داد، موردی است که بعد از صدور حکم قطعی، قرارداد دیگری با موضوع مقرر کردن حق‌الوکاله از میزان مشاعی از محکوم‌به قطعی بابت حق‌الوکاله کار انجام‌گرفته دیگر قطعاً با اشکال قانونی مواجه نبوده است. با این حال دادگاه آن را دارای اشکال دیده است که توضیح آن خواهد آمد. اما قبل از بررسی پرونده ببینیم شأن وکیل چیست که مشارکت در محکوم‌به یا در مدعا به پرونده‌ای که وکیل در آن مداخله می‌کند، مخالف این شأن تلقی شده است.

۲-۳. مفهوم و حدود شأن وکالت

مقدمتاً عرض کنیم که یکی از ادله حکمی قابل استناد توسط قضات، فلسفه قانون است.^۲ فلسفه قانون به دلیل وضع قانون‌گذار از تصویب قانون برمی‌گردد. بدیهی

۱. دیانی، عبدالرسول، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، چاپ پنجم، نشر میزان، ۱۳۹۴، صص. ۶۵ و ۷۲.

۲. همان، ص. ۷۳.

است در جایی که این فلسفه به عنوان علت غایی تصویب قانون از دست برود، قانون توجیه خود را از دست می‌دهد. اگر فلسفه قانون مربوط به ورود تصنی و کیل در دعوا و مشارکت در مدعی‌به را پاسداری از شأن و منزلت و کیل و جایگاه رفیع آن در جامعه بدانیم،^۱ باید بررسی کرد که مشارکت در محکوم‌به و یا مدعابه چگونه موجبات خدشه به این شأن را فراهم می‌آورد.

در مورد نحوه ورود خدشه به این جایگاه گفته شده است که در جایی که وکیل شخص دیگری را صاحب دعوا معرفی می‌کند، در حالی که با انعقاد قراردادی جداگانه خود را در مدعابه سهیم کرده است، مرتکب «عمل برخلاف سوگند» شده، زیرا وکیل باید جز به راستی چیزی نگوید و به خصوص باید از «کتمان واقعیت» مبرا باشد.^۲ فلسفه منع قانون‌گذار در توجیه فوق، «عمل بر خلاف سوگند» و «کتمان واقعیت» دانسته شده که از شأن وکیل به دور است.

با اندکی مذاقه در این دو عنوان معلوم می‌شود که اگر وکیل قرارداد خود با موکل با موضوع شرکت در محکوم‌به را بدواً به سمع و نظر قاضی برساند و متعهد شود پس از صدور رأی به نفع موکل خود، مالیات قانونی مربوط به حق الوکاله مربوطه را نیز خواهد پرداخت، یا حتی بدواً مالیات مربوطه را هم برای رعایت احتیاط بپردازد، مرتکب ترک فعل کتمان واقعیت نشده و نتیجتاً عمل خلاف سوگند خود نیز مرتکب نشده است؛ زیرا عدم مشارکت در محکوم‌به در بین مفاد سوگندی که وکلا در هنگام اخذ پروانه وکالت یاد می‌کنند، قید نشده است. مضاف بر اینکه بر خلاف شرع، کتمان واقعیت در حقوق موضوعه به جز موارد بسیار خاص عمل مجرمانه نیست.^۳

اینجا است که باید مذاقه بیشتری در فلسفه جعل قانون مشتمل بر منع مشارکت در محکوم‌به و شناخت شأن وکیل نمود. سؤال عمده در این خصوص این است که اگر وکیل در محکوم‌به مشارکت داشته باشد، شئون چه کسی رعایت نمی‌شود؟ شئون وکیل، شئون شغل شریف وکالت یا شئون کل دستگاه قضا که وکیل در معنای عام، جزئی از این مجموعه است؟

ممکن است گفته شود که منظور این است که از آنجا که وکیل در محکوم‌به مشارکت دارد، در بدو ارتباط کاری با موکل خود وجهی از موکل دریافت نمی‌دارد و در

۱. سامانی، عبدالله، تعیین حق الوکاله از مدعا به، مطلب بر گرفته از سایت:

<http://vokalayeazadandish.com/index.php/samami/te/157-2014-07-03-11-13-05>,
last visited: 2016/4/3

۲. همان.

۳. دینانی، عبدالرسول، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، همان، ص. ۲۳۶.

صورت عدم وصول به نتیجه، نتیجتاً عمل وکیل بدون اجرت باقی می‌ماند و این بدون اجرت ماندن عمل وکیل، امری خلاف شئون وکالت است. زیرا نوعاً عمل وکیل محترم است و احترام به عمل ملازمه با مأجور دانستن آن دارد؛ زیرا وکیل هم باید ممری برای امرار معاش خود داشته باشد.

در جواب باید گفت بعید است که منظور قانون‌گذار از پاسداری از جایگاه رفیع وکالت، این امر بوده باشد. یعنی شأن وکیل این نیست که حق‌الوکاله را همان اول بگیرد یا اصلاً وکالت تبرعی انجام ندهد. پس رعایت شئونات مربوط به این شغل لازمه‌اش تبرعی نبودن و یا وعده سرخرمن نبودن دریافت حق‌الوکاله نیست، هر چند اگر وکیل را دارای شأن و منزلت اجتماعی بدانیم، لازمه‌اش مأجور دانستن عمل وی و نتیجتاً امکان وصول حق‌الوکاله‌اش هم می‌تواند باشد. خلاصه اینکه اگر وکیل حق‌الوکاله را متعاقباً بگیرد و یا رایگان مبادرت به انجام امور وکالتی کند، عملی برخلاف شأن خود انجام نداده است و چه بسا بر عکس، این عمل موجب ارتقای شأن وکیل در جامعه می‌شود.

اما اگر گفته شود مشارکت در محکوم‌به موجب می‌شود که وکیل تمام مساعی خود را برای برنده‌شدن در دعوا به کار گیرد و این امر ممکن است منجر به انجام مساعی بیش از حد متعارف شده، به نوعی به تلاش برای خود و وصول به حق‌الوکاله خود تلقی شود و اینکه اگر وکیل این چنین امیدوارانه و وجدانه برای خود تلاش کند، عملی بر خلاف شئون وکالت انجام داده است.

در جواب باید گفت درست است کسی که برای خود کوشش می‌کند، تلاش بیشتری انجام می‌دهد و جدیت وی با کسی که مبلغی را همان اول به عنوان حق‌الوکاله می‌گیرد و برنده‌شدن و یا نشدن در دعوا تأثیر مالی و مادی برای او ندارد، متفاوت است. ولی باید پرسید کجای قانون، عرف و یا اخلاق این‌گونه تلاش وافر برای برنده شدن در دعوا حتی با هدف وصول حق‌الوکاله را با مانع مواجه ساخته است. به نظر می‌رسد این کار نه تنها منع قانونی و اخلاقی ندارد که بر عکس، توجیه خاص خود را نیز دارد؛ زیرا در بسیاری از موارد مالباختگان که هستی خود را از دست داده‌اند، توان پرداخت هزینه وکیل را ندارند و مشارکت دادن وکیل در مدعابه یا محکوم‌به در این موارد توجیه خاص عقلی و منطقی خود را پیدا می‌کند؛ زیرا مشوق بیشتری برای وکیل برای پیگیری مؤثرتر پرونده جهت برنده شدن در دعوا خواهد بود.

ممکن است گفته شود که مشارکت در محکوم‌به به خصوص در جایی که درصد مشارکت وکیل بالا باشد، مشوقی خواهد شد که وکیل دست به اقدامات غیرقانونی مثل

دادن رشوه، دلال‌بازی و یا تطمیع قاضی برای گرفتن رأی به نفع موکل خود بزند و از این نظر است که چنین مشارکتی با منع اخلاقی مواجه است.

اندکی تأمل در این توجیه وهن آن را نیز برملا می‌سازد و این درست مثل آن است که در تقبیح تلاش برای کسب ثروت بگوییم برخی برای این کار به دزدی دست می‌یازند و چون دزدی پسندیده نیست، تحصیل ثروت هم امری ناپسند است.

ممکن است گفته شود مشارکت در محکوم‌به موجب طرح دعاوی واهی می‌شود. این استدلال هم درست نیست، زیرا برای طرح هر دعوایی هزینه‌هایی بر طرح‌کننده تحمیل می‌شود و علاوه بر آن، اگر دعوا واهی بوده باشد، باید طرف محکوم‌علیه هزینه‌های طرف دیگر دعوا از جمله حق الوکاله وی را نیز متحمل شود. یعنی تحمیل قانون‌گذار بر امر پرداخت هزینه‌های دادرسی و حق الوکاله طرف دیگر مانع و رادع مؤثری برای عدم طرح دعاوی واهی می‌تواند باشد. نتیجه اینکه با توجه به نقص دلایل قائلان به منع مشارکت، به دلیل رعایت شأن وکلا باید ببینیم بر عکس، چه دلایلی برای توجیه مشروعیت مشارکت در محکوم‌به و یا متعابه وجود دارد؟

۳-۳. دلایل توجیه جواز مشارکت

دلایل متعددی برای توجیه جواز مشارکت در محکوم‌به و حتی مشارکت در متعابه وجود دارد. از جمله این دلایل این است که بسیاری از مال باختگان توان پرداخت حق الوکاله و بعضاً هزینه‌های دادرسی - که اخیراً به طرز غیر منتظره‌ای افزایش پیدا کرده است^۱ - را در بدو امر ندارند. اگر چنین موکلانی نتوانند نسبت به پرداخت حق الوکاله خود پس از صدور حکم اقدام نمایند، ناچار دو گزینه فراروی آنها قرار می‌گیرد: گزینه اول اینکه وکیل از گرفتن پرونده آنها خودداری کند و بدین وسیله جوانمردی به قربانگاه برده شود. گزینه دیگر اینکه وکیل با توجه به ممنوعیت‌های قانونی مربوط به منع مشارکت در محکوم‌به یا متعابه، به گریزگاه‌های قانونی متوسل شود که در اغلب موارد اگر سر از کلاهبرداری در نیاورد، حتماً سر از تقلب نسبت به قانون و چه بسا جعل درمی‌آورد. متأسفانه باید اذعان کرد که وکلا در اکثر موارد از باب اضطرار و ناخواسته در این دامها می‌افتند. وکلای شریف که با این حرفه دست و پنجه نرم می‌کنند اگر در ابتدا وجهی بابت حق الوکاله خود نگیرند و قرارداد معتبر لازم‌الاجرای هم برای گرفتن حق الوکاله خود نتوانند بنا به حکم قانون تنظیم کنند، پس از انجام متعلق وکالت، مستمسک قانونی معتبری برای گرفتن حق الوکاله خود ندارند جز اموری همچون توسل به معرفها و واسطه‌هایی که در امر معرفی موکل به وکیل مداخله کرده‌اند که آنها هم در چنین مواردی عدم مداخله را ترجیح می‌دهند و یا نقش خود را در حد چند توصیه اخلاقی خلاصه می‌کنند.

۱. وفق بخشنامه مورخ ۹۵/۳/۴ رئیس قوه قضاییه (جایگزین بخشنامه مورخ ۹۴/۵/۱۸) این رقم می‌تواند به ۲۱/۵ درصد هم برسد!

باید گفت دعوی مطالبه اجرت‌المثل عمل وکیل نیز یکی از دعاوی قانونی قابل طرح است که متأسفانه برای چنین دعوایی حق‌الوکاله قانونی قابل مطالبه در برخی موارد بیشتر به مزاح شباهت دارد تا حق‌الزحمه یک شغل شرافتمند مثل وکالت. مثلاً برای یک دعوی کیفری، سیصد هزار ریال حق‌الوکاله قانونی در نظر گرفته شده است که در رأی دادگاه هم بیش از این مقدار حکم داده نمی‌شود.

شایان گفتن است هر چند طبق قانون افراد بی‌بضاعت برای پرداخت حق‌الوکاله وکیل می‌توانند وکیل معاضدتی بگیرند، ولی با توجه به اندک بودن چنین حق‌الوکاله‌هایی عملاً وقت مناسب برای چنین موکلانی صرف نمی‌شود. بنابراین، به نظر می‌رسد منع مشارکت وکیل در محکوم‌به و یا حتی در مدعا به توجیه مناسبی ندارد.

یکی دیگر از دلایل توجیه مشارکت در حق‌الوکاله این است که بسیاری از موکلان به دانش و توانمندی وکیل در امر برنده شدن در دعا اطمینان ندارند. در چنین شرایطی وکیل در مواجهه با منع قانونی مشارکت در محکوم‌به یا مدعا به معمولاً از طریق یک منتقل‌الیه واسطه یا در قالب یک وکیل مدنی واسطه عمل می‌نماید و یا به طرق مختلف دست و پای موکل را با گرفتن اسناد لازم‌الاجرای دیگر می‌بندند. یعنی اضطراراً مرتکب همان کارهایی می‌شوند که بنا به لحاظ شأن خود نباید مرتکب شوند. اگر چنین وکیلانی نخواهند چنین کارهای خلاف شأن را رأساً انجام دهد، باید از طریق واسطه‌ها و دلالت عمل کنند و این افراد کار وکالتی را از موکلان خود دریافت کنند و آنگاه دلالت‌ها و یا به عبارتی کارچاق‌کن‌ها با وکالت مع‌الواسطه مأخوذه از موکلان خود مبادرت به انعقاد قرارداد وکالتی با وکلای دادگستری می‌نمایند و عملاً بازار واسطه‌گری افراد بی‌تخصص روزبه‌روز گرم‌تر شده و جرم تظاهر به وکالت افزایش می‌یابد. آیا این امر بیشتر موجبات کسر شأن وکیل را فراهم می‌آورد یا اینکه خود وکیل بتواند با موکل قرارداد ببندد و مسئولیت مربوطه را نیز رأساً پذیرا شود؟ قطعاً واسطه‌گری در امر وکالت به خصوص توسط افراد عمدتاً کلاهبردار حرفه‌ای، شئون این شغل را به طور جدی در مخاطره قرار خواهد داد.

عرف اکثر مشاغل خدماتی این است بالاخره حق‌الزحمه کامل خود را می‌گیرند، ولی در مورد حق‌الزحمه وکالت در قالب طنز مقرون به واقع آمده «حق‌الوکاله یعنی هر چه وکیل همان اول گرفت!» لذا اگر نتوانست در ابتدای رابطه وکالتی چیزی از موکل بگیرد، قانون به حمایت از وکیل بر نمی‌خیزد هر چند اسناد مثبت قوی مثل قرارداد بر صحت ادعای خود داشته باشد. چون ممکن است حتی در صورت داشتن قرارداد، موکل وکیل را در حین انجام عمل نیابتی عزل کند. خلاصه اینکه منع مشارکت در محکوم‌به و یا حتی مدعا به هیچ توجیهی ندارد.

۴. بررسی موردی یک پرونده

در این بخش با مرور یک پرونده می‌بینیم که استنباط نامتعارف از یک قانون سر از کجا درآورده است.

۴-۱. شرح پرونده

در این پرونده، موکل مالباخته مدعی عدم قدرت بر پرداخت حق الوکاله است. ولی از آنجا که قادر به پرداخت حق الوکاله قانونی وکیل در بدو امر نیست، قراردادهایی بین وکیل و موکل منعقد می‌گردد که با عدم پرداخت حق الوکاله توسط موکل، وکیل مستند به آن قراردادها مدعی حق الوکاله خود می‌گردد، ولی دادگاه به دلایل واهی این ادعا را با به رسمیت نشناختن این قراردادها عقیم می‌گذارد. هر چند موضوع دعوا خیلی ساده است، ولی وصول محکوم به ۱۴ سال طول می‌کشد. در این پرونده آقای «ش» زمینی را در سال ۷۶ به موکل می‌فروشد و مبلغ ۶/۵ میلیون تومان دریافت می‌دارد. متعاقباً معلوم می‌شود زمین فروخته شده متعلق به سازمان موقوفات استان تهران است که در حقیقت اداره کننده موقوفات استان قدس رضوی است و «ش» هیچ‌گونه حقی بر این زمین ندارد. موکل ابتدا رأساً مبادرت به طرح شکایت فروش مال غیر در دادسرا می‌نماید و در زمانی که دعوای کیفری وی در دادسرا علیه «ش» تحت عنوان فروش مال غیر و کلاهبرداری عقیم مانده، در سال ۷۹ به وکیل برای احقاق حق خود مراجعه و اظهار عجز از پرداخت حق الوکاله داشته، اطمینان می‌دهد پس از صدور رأی قطعی حق الوکاله را خواهد پرداخت. وکیل قبول کرده ولی جریان ساده دعوای ابطال سر از ۱۰ پرونده مختلف درمی‌آورد. اجمالاً اینکه وکیل دو دعوای کیفری و مدنی را همزمان به نیابت از موکل مطرح می‌نماید که دعوای مدنی هم بر دو عنوان است:

- ابتدا نسبت به دعوای کیفری مطروحه در دادسرا اعتراض می‌نماید که پس از قبولی و صدور کیفرخواست، محکومیت کیفری «ش» را به جرم فروش مال غیر می‌گیرد.
 - در قسمت دعوای مدنی ابتدا مطالبه اصل ثمن موضوع دعوای مستقلى قرار می‌گیرد که دادگاه نسبت به آن هم رأی مقتضی به نفع موکل صادر می‌نماید و از آنجایی که ثمن معامله به حد زیادی کاهش ارزش پیدا کرده بود، وکیل دعوای مطالبه غرامات حاصله به دلیل جهل موکل از تعلق حق غیر را نیز مطرح و نسبت به آن هم رأی مقتضی به نفع موکل می‌گیرد.
- با اعتراض «ش» نسبت به رأی مدنی، در مرحله تجدیدنظر، آرای حقوقی مربوط به استرداد اصل وجه مورد تأیید قرار می‌گیرد، ولی رأی بدوی مربوط به غرامات وارده به شیوه عجیب دیگری تأیید می‌شود. عجیب بودن نحوه تأیید رأی مربوط به غرامات به این جهت است که دادگاه تجدیدنظر وجه بطلان بیع را نه فروش مال غیر، بلکه درج شرط فسخ به مدت نامحدود در ضمن عقد بیع قلمداد نموده و معامله را از این جهت باطل می‌داند. رأی دایر بر بطلان (که توسط دادگاه از پیش خود مطرح شد بدون اینکه موضوع خواسته دعوای طرف مقابل باشد) به دلیل وجود شرط فسخ به مدت نامحدود، از دو جهت به ضرر موکل است. یکی از این جهت که می‌توانست تأثیر در دعوای کیفری دایر بر فروش مال غیر

گذاشته و دعوای کیفری مستنداً به این رأی را مردود گرداند و دیگر اینکه دعوای مطالبه غرامات را ضمناً مردود قلمداد سازد.

در همین راستا «ش» از رأی کیفری نیز تجدیدنظر خواهی نموده و دادگاه تجدیدنظر مستند به رأی تجدیدنظر دادگاه حقوقی، با استناد به اینکه اصلاً معامله صحیحی صورت نگرفته است که جرم فروش مال غیر محقق گردد، مجازات کیفری «ش» به جرم فروش مال غیر را نقض نمود. امری که البته احتمال ضعیف آن می‌رفت.

موکل با مساعدت وکیل خود از رأی تجدیدنظر حقوقی اعلام اشتباه به دیوان می‌برد و دیوان رأی تجدیدنظر حقوقی راجع به غرامات را نقض می‌کند با این استدلال صحیح که از مفاد عبارتی که بنگاهدار رأساً در ضمن قرارداد آورده است، خیار فسخ به مدت نامحدود استنباط نمی‌گردد، بلکه بنگاهدار برای حفظ حقوق خود رأساً عبارتی به این شرح در متن قرارداد اضافه کرده بود که «اگر طرفین خواستند این معامله را فسخ نمایند، باید حق دلالتی بنگاه را بدهند». با این استدلال، دیوان در دو مرحله رسیدگی، رأی دادگاه تجدیدنظر حقوقی راجع به غرامات را نقض کرد و علت بطلان بیع را به دلیل همان فروش مال غیر دانست که در رأی بدوی مورد حکم قرار گرفته بود.

همان‌طور که گفتیم، در فاصله بین صدور رأی حقوقی راجع به غرامات و مداخله دیوان برای نقض آن، دادگاه تجدیدنظر نسبت به رأی کیفری دادگاه بدوی استدلال واهی دادگاه تجدیدنظر حقوقی را دایر بر علت بطلان (درج فسخ به مدت نامحدود) را توجیهی برای نقض حکم کیفری دانست، دایر بر اینکه معامله‌ای انجام نشده که بخواهد به دلیل فروش مال غیر باطل شود و لذا با این استدلال واهی دعوای کیفری را عقیم گذاشت.

وکیل برای نقض رأی صادره از دیوان اعلام اشتباه نمود، ولی دیوان با یک استدلال به مراتب ناصحیح‌تر مدعی شد که فقط محکوم‌علیه دعوای کیفری حق اعلام اشتباه از دیوان را دارد و در ما نحن فیه موکل محکوم‌علیه محسوب نمی‌شود که ذی‌سمت در طرح دعوای اعلام اشتباه قلمداد شود!

ملاحظه شد که یک پرونده ساده فروش مال غیر تا اینجا سر از ۹ پرونده درآورد که وکیل در تمام این مراحل اقدام نمود و تمیر مالیاتی وکالت را در هر بار مداخله باطل کرد و با وعده سر خرمن موکل در انتظار اجرای حکم و وصول محکوم‌به و گرفتن حق الوکاله خود از آن محل بود. نهایتاً، موکل با مساعدت وکیل مبادرت به توقیف منزل ویلایی خارج از شأن محکوم‌علیه را نمود. دادگاه ابتدا خارج از حدود شأن بودن منزل را پذیرفت و امر به فروش و خرید یک باب آپارتمان متناسب با شأن وی را صادر نمود. در مزایده مرحله سوم در حالی که بایستی دادگاه حکم تملیک منزل را به نفع موکل صادر می‌نمود، با طرح مجدد دعوای اعسار توسط محکوم‌علیه، منزل در ردیف مستثنیات دین قرار گرفت و عملیات اجرایی متوقف ماند تا سال ۸۸ یعنی زمان فوت محکوم‌علیه یعنی «ش». پس از فوت محکوم‌علیه (ش)، موکل به وکیل مراجعه نموده و رسید قبلی دایر بر بدهکار بودن مبلغ ثابت پنج میلیون تومان قبلی را پس گرفته برای جلب اعتماد وکیل جهت ادامه پرونده، و

نیز قبول چهار پرونده دیگر که سه عدد آن مرتبط با این پرونده است، آن را تبدیل به قرارداد مشارکت به صورت درصدی از محکوم‌به اجرایی پرونده‌های مربوط به استرداد اصل وجه و غرامات وارده در اثر بطلان بیع نمود. یعنی در قرارداد تنظیمی بابت حق الوکاله‌های قبلی و نیز حق الوکاله سه پرونده دیگر مرتبط با این پرونده و نیز یک پرونده غیرمرتبط با این پرونده را به وکیل واگذار می‌نماید. در حقیقت، قرارداد تنظیمی دایر بر واگذاری نصف حقوق موکل در دو پرونده اجرایی عمدتاً بابت حق الوکاله عمل انجام‌شده قبلی به علاوه حق الوکاله دو قرارداد وکالت بعدی است که مربوط به اجرای همین آرا و نیز یک پرونده دیگر کاملاً غیرمرتبط با این پرونده است. دو پرونده مرتبط یکی اعتراض ثالث نسبت به منزل توقیف‌شده متعلق به محکوم‌علیه متوفی است و دیگری رفع سه مورد توقیفی ملک است که البته همه این سه مورد توقیفی به دلیل لاحق بودنشان نسبت به توقیف موکل مردود می‌شوند. دعوی ثالث هم به دلیل لاحق بودن آن بر زمان توقیف و تعلق حق قبلی موکل مردود می‌شود و لذا عملیات اجرایی تداوم می‌یابد تا اینکه به مرحله تملیک منزل به عنوان قسمتی از محکوم‌به به موکل می‌انجامد. زیرا طلب موکل بر مبنای شاخص تورم بانک مرکزی به بیش از ۳۵۰ میلیون تومان بالغ شده بود که از ارزش عرفی و معاملاتی منزل توقیف شده تجاوز کرده بود.

این توضیح برای این بود که مشارکت ۵۰٪ حق الوکاله قابل توجیه شود، زیرا در مجموع با دو پرونده دیگر خارج از موضوع این دعوا به وکیل واگذار شد مجموعاً ۱۵ مرحله اقدام شده است که در طول ۱۴ سال انرژی وکیل را به خود معطوف داشته است. مراحلی که هر کدام وکالت‌نامه مستقل به همراه تبر وکالت لازم به الصاق برای هر پرونده به طور جداگانه ارائه شده است. البته، اگر حتی عرفاً میزان حق الوکاله مبلغ بالایی باشد، به صرف خلاف عرف بودن، دلیلی برای عدم صدور حکم به نفع موکل نخواهد بود. زیرا مبنای روابط وکیل و موکل قرارداد تنظیمی است و قرارداد به عنوان قانون حاکم بر روابط طرفین، مقدم بر عرف است. النهایه، هر چند در مانحن فیه فرض اجرت قراردادی گزاف و اجرای خیار غبن و نتیجتاً فسخ پیمان وکالت که موجب استحقاق اجرت‌المثل برای وکیل است، منتفی نیست.^۱ ولی با توجه به طول مدت و تعدد مراحل مداخله وکیل و انضمام پرونده‌های دیگر غیرمرتبط به این پرونده، فرض گزاف بودن اجرت و اجرای خیار غبن را منتفی می‌سازد.

خلاصه، پس از تملیک منزل به موکل به عنوان محکوم‌له، موکل از پرداخت حق الوکاله توافقی به وکیل ممانعت می‌نماید تا اینکه وکیل ناچار از طرح دعوی مطالبه حق الوکاله به استناد دو قرارداد منعقد فی‌مابین شد. در قرارداد اول منعقد در سال ۸۲، موکل اقرار به بدهکاری ۵ میلیون تومان نموده و در قرارداد بعدی، قرارداد ۵ میلیون تومانی

۱. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی: عقود ادنی - وثیقه‌های دین، شرکت سهامی انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا، ۱۳۷۶، ص. ۱۸۶.

بی‌اعتبار نموده قرارداد دوم را جایگزین می‌گرداند. موضوع این قرارداد دوم انتقال ۵۰٪ از حقوق موکل در پرونده‌های اجرایی به عنوان حق‌الوکاله وکیل می‌باشد.

وکیل با مستند قراردادن این قرارداد، انتقال نصف مشاع از منزل توقیف‌شده که در اجرای آرای مربوط به مطالبه اصل ثمن و غرامات ناشی از بطلان بیع را از دادگاه بدوی مطالبه می‌نماید. لازم به ذکر است وکیل تا تملیک قطعی ملک کلیه مراحل مربوط به اجرا را رأساً به وکالت از موکل خود دنبال می‌نماید. لذا وکیل در دادخواست خود علیه موکل جهت پیشگیری از هر گونه نقل و انتقال، بدو تقاضای توقیف نصف مشاع آن را نیز می‌نماید. همچنین وکیل با توجه به اینکه سند تنظیم‌شده مفاد یک سند عادی است، تنفیذ اقرارنامه مربوط را هم از دادگاه مطالبه می‌نماید. اما دادگاه بدوی «با استناد به ماده ۳۴ قانون وکالت ۱۳۱۵ که دریافت هر وجه و یا مالی از موکل با گرفتن سند رسمی یا غیررسمی از او علاوه بر میزان مقرر به عنوان حق‌الوکاله و علاوه بر مخارج لازم به هر اسم و عنوان که باشد و لو به عنوان وجه التزام و نذر ممنوع دانسته و چنین سندی را در ادارات منشأ اثر تلقی نکرده و نیز نظر به اینکه تصویر اسناد پیوست دادخواست از جمله وکالت‌نامه و آرای صادره بر تضمین حق‌الوکاله وکیل بین طرفین دارد، وفق بند ۷ ماده ۸۴ قانون آ.د.م. بر فرض ثبوت چنین اقرارنامه‌ای اثر حقوقی نخواهد داشت و صرف نظر از اینکه تنفیذ اقرارنامه دعوی محسوب نمی‌شود، لذا دعوای خواهان را به کیفیت مطروحه قابل استماع ندانسته و قرار رد دعوی صادر نمود».

۴-۲. ایرادهای آرای صادره

با توجه به اینکه رأی صادره در دو مرحله مورد رسیدگی قرار گرفته است، ایرادات هر مرحله را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴-۲-۱. ایرادهای رأی بدوی

رأی بدوی مربوط به این پرونده که تنفیذ سند عادی را دعوا محسوب ننموده به نظر بلاشکال نیست، زیرا وقتی مستند دعوی مدعی یک سند عادی است، مدعی برای پیشگیری از هر گونه طرح ادعای انکار و تردید و یا جعل نسبت به مفاد سند مورد استناد در دعوی خود ناچار است ابتدا تکلیف اصالت این سند را معلوم کند. بدیهی است تنفیذ در این معنا با تنفیذ معامله فضولی و یا اکراهی به یک معنا نیست. این اصطلاح در مورد وصیت‌نامه عادی نیز معمول است و دادگاه‌ها قبل از اجرای مفاد وصیت‌نامه عادی ناچارند ابتدائاً اصالت و صحت انتساب وصیت‌نامه عادی به مورث متوفی را احراز کنند. اما اشکال عمده دوم این رأی آن است که سند مزبور را قابل ترتیب اثر قرار نداده است. معلوم نیست چرا قراردادی تا این حد روشن را وفق ماده ۱۹ قانون وکالت، توافق‌نامه در مورد حق‌الوکاله محسوب می‌شود را بلااعتبار دانسته است. این رأی اشکال دیگری هم دارد و آن اینکه دعوای وکیل اولاً و بالذات مطالبه حق‌الوکاله می‌باشد و لذا اگر دلیل استنادی وکیل برای

مطالبه حق الوکاله بی اعتبار بود، بایستی حکم به حق الوکاله قانونی وکیل بر اساس نظریه کارشناس صادر می نمود و دعوا را با قرار عدم استماع مواجه نمی ساخت.

التهایه، وکیل از رأی صادره تجدیدنظرخواهی نموده و خوشبختانه دادگاه تجدیدنظر وفق ماده ۱۹ قانون وکالت مستند دعوی او را نوعی توافق در حق الوکاله دانسته و علاوه بر آن ندانست. یعنی حکم دادگاه بدوی را که در قرارداد منعقد در خصوص حق الوکاله علاوه بر حق الوکاله قانونی می باشد را مردود قلمداد کرد، اما الزام به واگذاری نصف مشاع از منزل توقیف شده را قابل استماع تلقی ننمود و لذا هر چند رأی تجدیدنظر خواسته را نقض کرد، اما مستنداً به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم استماع دعوی صادر نمود.

۴-۲-۲. ایراد رأی تجدیدنظر

هر چند ظاهر امر این است که دادگاه بدوی و تجدیدنظر به دلیل مشارکت در محکوم‌به دعوی مطالبه حق الوکاله را رد نکرده اند و به خصوص حتی از مفاد رأی دادگاه تجدیدنظر این استنباط می شود که این دادگاه مشارکت موجود را از نوع مشارکت در محکوم‌به دانسته نه از نوع مشارکت در مدعابه، ولی نتوانسته است خود را از پس مانده های فکری نظریه مشورتی کمیسیون امور حقوقی و نظریه کمیسیون استفتانات و نیز رویه دادگاه انتظامی و به خصوص از رعایت جانب احتیاط مندرج در این نظریه^۱ خالی الذهن نماید. باید خاطر نشان کرد اینکه درست است طرفین در زمان انعقاد مشارکت در مدعابه را شرط نکرده اند و رأی دادگاه تجدیدنظر از این نظر کاملاً منطبق با واقع است، ولی با اندکی تأمل معلوم می گردد این قرارداد دوم از مصادیق مشارکت در محکوم‌به هم محسوب نیست، زیرا قرارداد مشارکت در محکوم‌به قبل از انجام عمل وکالتی وکیل منعقد می شود و در مانحن فیه این قرارداد بعد از آن و به عنوان حق الزحمه عمل انجام شده وکیل منعقد شده است. یعنی قرارداد منعقد در ابتدای رابطه نیابتی بین وکیل و موکل منعقد نشده که مشارکت موضوعیت پیدا کند و لذا مفاد این قرارداد نه مشارکت در محکوم‌به است و نه مشارکت در مدعابه. البته، از آنجا که این مشارکت نهایتاً در مرحله اجرای حکم در یک باب منزل توقیفی از محکوم علیه متعین شده است، ذهن قضات محترم دادگاه تجدیدنظر مشوش شده است و رأی صادره را به گونه ای تقریر نموده اند که گویا اگر در دادخواست مطالبه نصف بهای محکوم‌به اجرایی می شد، با اشکال قانونی مواجه نبود و به این دلیل که مطالبه وجه نشده است، مبادرت به صدور قرار عدم استماع دعوی نموده اند.

۱. «در عین حال احوط این است که در این گونه موارد در قرارداد مقرر گردد که وکیل استحقاق قیمت ... محکوم‌به را خواهد داشت».

نتیجه‌گیری

تعهد به پرداخت محکوم‌به از مورد وکالت موضوع اختلافات زیاد در رویه عملی دادگاه‌ها و نیز در دکترین می‌باشد. در حقیقت، اختلافات موجود در خصوص مشارکت وکیل در محکوم‌به و یا مدّعابه عمدتاً ناشی از استنباط‌های متفاوت از مواد مربوطه به خصوص مواد قانون وکالت و یا ناشی از بقای اعتبار آن مواد است؛ امری که نیاز به یک بازنگری عمیق در این موضوع را نه تنها از بعد نظری و حقوقی محض که از منظر عرفی و عملی نیز توجیه می‌نماید. با توجه به حاکمیت اسلام بر تمامی قوانین موضوعه کشور و انطباق قرارداد مشارکت وکیل در محکوم‌به و نیز مدّعابه با قواعد اسلام به خصوص با اصله‌اللزوم و اصله‌الصحه و قانون مدنی با اجرای قواعد مربوط به جعاله و یا اجاره اشخاص در این دو قانون و نیز منسوخ بودن قوانین مانع بر سر مشروعیت چنین قراردادی، باید معتقد شد که مشارکت وکیل در مدّعابه و نیز در محکوم‌به به عنوان حق‌الوکاله یا مال‌الجعل، با اشکال قانونی، عرفی و شرعی مواجه نیست و منع اخلاقی از جهت عدم انطباق با شئون شغل شریف وکالت و دستگاه قضایی نیز ندارد. بنابراین، طرفین ملزم به رعایت آن هستند و در صورت استنکاف متعهد از پرداخت حق‌الوکاله توافق‌شده، الزام قضایی مستنکف نیز میسر خواهد بود.

منابع

- دیانی، عبدالرسول، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، چاپ پنجم، نشر میزان، ۱۳۹۴.
- _____، حقوق خانواده، چاپ سوم، نشر میزان، ۱۳۹۵.
- _____، قواعد عمومی قراردادها، چاپ اول، نشر میزان، ۱۳۹۵.
- سمामी، عبدالله، تعیین حق الوکاله از مدعا به، مطلب برگرفته از سایت:
<http://vokalayeazadandish.com/index.php/samami/te/157-2014-07-03-11-13-05> , last visited: 2016/4/3
- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی: عقود ادنی - وثیقه‌های دین، شرکت سهامی انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا، ۱۳۷۶.
- Avocats : la convention d'honoraires est désormais obligatoire.
Site: <http://sosconso.blog.lemonde.fr/2015/09/09/avocats-la-convention-dhonoraires-desormais-obligatoire/Christophe-De-Backere-en-Nino-De-Lathauwer-Contingent>.
- Fees: Beyond the intuitive threat, Jura falconis Jg. 49, 2012-2013, nummer 1, pages 101-12
- برگرفته از سایت:
https://www.law.kuleuven.be/jura/art/49n1/debackere_delathauwer.pdf
- JuriSourcing, Honoraires d'avocats: Privilégier un honoraire fixe ou de résultats? Site: <http://jurisourcing.com/?p=755>.
- Grosdidier, Pierre, Les avocats aux Etats-Unis, Haynes and Boone, LLP Houston, Texas Le 30 avril 2013. Available at: <http://www.haynesboone.com/~media/files/attorney%20publications/2013/lesavocatsauxetatsunis.ashx>
- Towns, William, Honoraires conditionnels aux États-Unis d'Amérique -égalité de chances pour tous? Available at: http://www.wipo.int/wipo_magazine/fr/2010/01/article_0002.html